با صبا در چمن لاله: شهید راه وطن: دکتر حسین فاطمی

مولوی، محمد علی

در سحرگاه 19 آبان 1333،دکتر سیّد حسین فاطمی،وزیرخارجه‏ی‏ دولت مصدق،در حال بیماری و تب،تیرباران شد.این کار بیش از یک‏ جنایت بود،حاصل کینه‏ی شاه نسبت به مردی که کشورش،و مردم‏ کشورش را دوست می‏داشت،و نمی‏خواست کارگزاران بیگانه بر آن فرمانروا باشند.او اکنون هم‏چنان بیمار بود،شش یا هفت زخم کاردهای شعبان‏ بی‏مخ هنوز بهبود نیافته بودند.پس از بازداشت فاطمی در ششم اسفند 1332،هنگامی که ظاهرا می‏خواستند او را از کاخ شهربانی به زندان لشکر 2 زرهی منتقل سازند،آن چاقوکش‏ها بر سر او ریختند و او را نیمه‏جان‏ ساختند.هدف آن‏ها کشتن او بود،امّا حضور مردم اجازه نداد که کار خود را به پایان رسانند.آن شب رادیوهای خارجی خبر حمله‏ی اوباش به دکتر فاطمی را پخش کردند و کار را بر کارگزاران دولت کودتا دشوار ساختند. حسین فاطمی به بیمارستان منتقل شد و بیش از چهار ماه بستری بود.در تیرماه،زمانی که او را بار دیگر به زندان بردند،هنوز بهبود نیافته بود. دژخیمان،در همان حال بیماری او را محاکمه کردند و به اعدام محکوم‏ ساختند.

در ساعت چهار بامداد 19 آبان،گویا سی افسر،و در پیشاپیش آنان‏ آزموده و بختیار،به سلول او رفتند.آزموده به او گفت:شاه تقاضای فرجام او را رد کرده و حکم اعدام اجرا خواهد شد و افزود:شما همیشه می‏گفتید مرگ‏ حق است،و از مرگ بیمی ندارید.

آزموده درست می‏گفت،فاطمی بارها این سخن را گفته و در مقالاتی‏ نیز که در باختر امروز نوشته بود،به عبارات گوناگون تکرار کرده بود: کشته شدن در راه نجات ملّت بزرگ‏ترین افتخار است.از روزی که من وارد دوره‏ی جدید زندگانی مطبوعاتی خود شده‏ام،خود را برای استقبال از مرگ‏ آماده کرده‏ام.

امّا این‏جا،فاطمی در پاسخ آن جلاّد بیدادگاه نظامی شاه،گفت:آری‏ مرگ حق است و من از مرگ بیمی ندارم،آن هم‏چنین مرگ پرافتخاری. من قربانی نفت هستم،به جرم مبارزه با اجنبی و جاسوسان اجنبی کشته‏ می‏شوم.من درهای سفارت انگلیس را بستم،امّا غافل بودم که تا دربار هست،انگلستان به سفارت‏خانه نیاز ندارد،من می‏میرم،تا جوانان وطن‏ بیاموزند که در راه دفاع از وطن باید آماده‏ی جان‏بازی بود.

سه روز پس از کودتای 28 مرداد،یعنی در کودتای نافرجام 25 مرداد، کودتاگران سه تن از وزیران مصدق و از جمله دکتر فاطمی را بازداشت‏ کرده بودند.پس از شکست کودتا،فاطمی بسیار خشمگین‏ بود و در تظاهراتی که در میدان بهارستان رخ داد،با خشم‏ بسیار،در یک سخنرانی آتشین،به شاه حمله کرد،از خیانت‏های شاه و خواهر و مادرش سخن گفت.مردم نیز بارها فریاد برآوردند که«ما شاه نمی‏خواهیم»و این سخنان‏ از رادیو به گوش همه‏ی مردم می‏رسید و این،کینه‏ی شاه را نسبت به او برانگیخته بود.

فاطمی هم‏چنین در سرمقاله‏ی 26 مرداد روزنامه‏ی‏ باختر امروز نوشت:«قرار کودتاچیان با فرزند عاقد قرارداد 1933 این بود که اگر در خفه کردن صدای ملّت و نابود ساختن حکومت ملّی توفیق یافتند،رادیو تهران در ساعت مقرّر برنامه‏ی معمولی خود را شروع نکند تا سردسته‏ی خیانت‏کاران خود را از کلاردشت به تهران برساند و مزد فروش وطن و تجدید عهد اسارت...را از انگلستان‏ بستاند...این جوان هوس‏باز با چنین اندیشه‏ی خام و احمقانه‏یی،فراموش کرده بود ملّتی وجود دارد که همه‏ی این‏ مبارزات و افتخارات...جهاد ملّی شدن نفت و مجموع عملیات‏ چند سال اخیر در طرد نفوذ شوم و خانمان‏برانداز استعمار انگلستان از اوست،و هم‏اوست که در مقابل توطئه‏های‏ رنگارنگ ضدّ ملی دربار،در برابر مجلس‏سازی اشرف و اقلیت‏سازی مادر...و مداخلات علنی و آشکار خود شاه بر ضدّ منافع کشور،سد آهنین مقاومت بسته و نمی‏گذارد که حاصل‏ زحمات و جان‏بازی‏هایش را،یک کانون فساد و ناپاکی و یک‏ مرکز فحشا به آتش هوس‏بازی و نوکری لندن اندازد...من‏ همیشه گفته‏ام که حق این بود که پیش از بستن‏ کنسولگری‏های انگلستان در شهرستان‏ها و سفارت فخیمه‏ در تهران،آن مرکز ننگ و رسوایی که انگلستان را خالق خود می‏داند،و ساخته و پرداخته‏ی ایرنساید،کلنل انگلیسی و هاوارد معروف است کوبیده شود و در این خانه‏ی مجری‏ اراده‏ی اجانب را گل بگیرند.عده‏یی که مستقیما از آن خوان‏ یغما بهره‏مند می‏شدند و گروهی که نفع خود را در بقای‏ سیاست انگلیس در ایران می‏دانستند،می‏گفتند که:«اگر دست به ترکیب این هیولای زشت بخورد،تمام تار و پود ما از هم گسیخته‏ می‏شود.خوب شد که تفضل و عنایت خدای ایران و حوصله‏ی بی‏حساب و صبر و بردباری و متانت دکتر مصدق بالاخره این پرده‏ی را پاره کرد و مردم، دوست و دشمن فهمیدند که این«آقازاده»خلف الصدق همان پدری‏ست که‏ بیست‏سال ایران را غارت کرد،نصف مملکت را به صورت املاک اختصاصی‏ درآورد و مرض زمین‏خواری او شهره‏ی دنیا شد و عایدات سالانه‏ی او سر به‏ ده‏ها میلیون گذاشت...سفّاکی و خون‏ریزی و چپاول پدر و خیلی از خصوصیات دیگر«خاندان جلیل»این فصل شرم‏آور و این ورق سراپا ننگ‏ آخر را نیز لازم داشت.از مولود کودتای ایرنساید جز این‏که در سوم شهریور فرار کند،و از مخلوق سوم شهریور نیز غیر از این‏که به نهضت ملّی ایران‏ خیانت نماید،هیچ انتظار دیگری نمی‏رفت.»

دکتر فاطمی در این مقاله،در عین ستایش از مصدق،به انتقاد از او نیز پرداخت:«دکتر مصدق در این جریان شاید گمان می‏کرد ممکن است‏ کسانی در میان مردم باشند که هنوز به خیانت‏کاری و سرسپردگی شاه‏ فراری واقف نیستند...نخست‏وزیر نمی‏توانست قبول کند که در مقابل‏ صمیمیت او و همکارانش،«فراری بغداد»از تحریکات و توطئه‏چینی دست‏ بر نخواهد داشت.»وی در همین مقاله،خطاب به شاه نوشت:«ملّت ایران‏ تشنه‏ی انتقام است و می‏خواهد تو را که به چیز او ابقا نکردی،در پشت میز متّهمین دادگاه و آن‏گاه بر چوبه‏ی دار ببیند.»

حسین فاطمی پیش از آن نیز سخنانی در همین مابه‏ها درباره‏ی شاه‏ گفته و نوشته بود.در 1322،در دوران آزادی‏هایی که پس از حمله‏ی‏ متّفقین و سقوط رضا شاه به وجود آمده بود،هشدار داد که وضع امروز و زبونی حاکمیت ثابت نخواهد ماند،مارهای افسرده در انتظار فرصت‏اند و هرگاه زمینه را مساعد یابند،با درنده‏خویی شدیدتر به ملّت حمله خواهند کرد و آزادی را از بین خواهند برد.فاطمی می‏گفت:این دستگاه دست‏نخورده و از بالا تا پایین همان افراد و همان عمّال ستم در مراکز قدرت قرار دارند و این فریادهای طرفداری از آزادی و دموکراسی که از گلوی نگهبانان سابق‏ استبداد بیرون می‏آید،ریاکاری‏ست.در عرف عقل و منطق،کشتن افعی و پرورش بچه‏ی او،دیوانگی‏ست و اگر مردم بخواهند به آزادی و دموکراسی‏ دست یابند،پایه‏های این رژیم را از بن بر کنند.البته این‏گونه‏ موضع‏گیری در آن روزگار،منحصر به دکتر فاطمی نبود. نصر اللّه سیف‏پور فاطمی،برادر دکتر حسین فاطمی،به یاد می‏آورد که در یکی از جلسات اصحاب مطبوعات، ملک الشعرای بهار که خود در دوران سیاه بیست‏ساله حبس و تبعید و زجر بسیار کشیده بود،درباره‏ی رژیم شاه همین‏ موضع را برگزیده بود و می‏گفت:

ز ناپاک‏زاده مدارید امید که زنگی به شستن نگردد سپید.

گرگ‏های درنده‏یی که‏ سال‏ها از خون و گوشت این مردم تغذیه کرده‏اند،آرام نگرفته‏ و به خواب نرفته‏اند.اگر این حیوانات خونخوار یک‏بار دیگر فرصت یابند،به پیر و برنا رحم نخواهند کرد.سیف‏پور فاطمی‏ می‏افزاید:این پیش‏گویی بیست‏سال بعد به حقیقت پیوست. هرچند عمر ملک وفا نکرد که نتیجه‏ی پیش‏گویی‏های خود را ببیند،ولی حسین به دست همان افعی‏زاده و عامل ارتجاع‏ از میان رفت.

فاطمی آخرین سرمقاله‏ی خود را در 27 مرداد 1332 نوشت.در این سرمقاله،از جمله چنین آورد:«لندن که‏ یک‏صد و پنجاه سال است در شرق تاج می‏دهد و تاج‏ می‏ستاند،سلسله منقرض می‏کند و دودمان پادشاه می‏سازد... و دوستان ملّت‏ها را به خاک سیاه می‏نشاند،چند سال است از قیام مردم ما سخت رنج می‏برد...رستاخیز ملّی ما سرچشمه و منشأ قیام‏هایی شده که تمام شرق میانه و افریقا را زیر نفوذ معجزه‏آسای خویش گرفته...انگلیسی‏ها خیال می‏کردند از دربار بی‏شرم،از دربار منفور،از دربار دشمن ملت...کاری‏ ساخته است...»وی این مقاله را با بیتی از سعدی پایان داد:

«عاقبت گرگ‏زاده گرگ شود/ گرچه با آدمی بزرگ شود.»

روشن است که شاه،دلاورمردی را که درباره‏ی وی‏ چنین سخن گفته بود،زنده نمی‏گذاشت و چون امریکا و انگلستان،شاه گریزپا را بار دیگر بر تخت نشاندند،لا جرم آن‏ مرد دلیر بر مرکب چوبین نشست و تا گریزی دیگر و برآمدن‏ آرزوی دیرین دکتر حسین فاطمی،بیست و پنج سال فاصله‏ افتاد.

برادر فاطمی،پس از سقوط شاه در سال 1357،در مصاحبه با یکی از رادیوهای خارجی،با بغضی در گلو،با اشاره به دربه‏دری خفّت و خواری و بیچارگی شاه،گفت:این‏ همه تقاص خون حسین بود،امّا گویا اندک بود.

نظری نیز بر سپاس‏نامه‏ی دکتر محمّد مصدق درباره‏ی‏ دکتر حسین فاطمی بیفکنیم:«اگر ملّی شدن صنعت نفت‏ خدمت بزرگی‏ست که به مملکت شده،باید از آن کسی که‏ اول این پیشنهاد را نمود،سپاسگزاری گردد و آن کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی‏ست که روزی در خانه‏ی جناب‏ آقای نریمان پیشنهاد خود را داد و نمایندگان جبهه‏ی ملّی‏ حاضر در جلسه آن را به اتفاق آرا تصویب نمودند.رحمت اللّه‏ علیه که در تمام مدت همکاری با این جانب،حتا یک ترک‏ اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد.

دکتر محمّد مصدق.»